

محمد جناب زاده

صاحب‌دلان ایرانی



ریاضت و تفکر در ایران در روزگار باستان بشکلی خاص از عقاید  
زروانیان آئین زردشت و بودائی فلسفه خاص ایرانی تکوین شده بود و سه  
عامل اصلی را بوجود آورد.

پندار نیک - گفتار نیک - کردار نیک

زرتشت بقول ارسطو از قدیمترین پیشوایان گیتی بوده است

نظرات عرفانی زرتشت عبارت است از وجدان - وجدان یکنوع نیروی  
ملکوتی است که ازلی و ابدی بوده و مستقل از جسم مادی و از خطاهاییکه  
از جسم مادی صادر میشود شرکت ندارد همواره در میان بدترین لغزشها پاک  
و راست مانده و بعد از مرگ با روح انسانی همراهی مینماید تا او را مساعدت  
کند و از پل چنوت ( پل صراط ) بگذراند افلاطون نظریه معروف خود را در  
باره ( مثل به ضم اول و دوم ) که هر چیز در موجودیت دارد از زرتشت گرفته

است مثل (جمع مثال) است در اینجا شاید بهتر باشد در اینموضوع بحث بیشتری بشود در باره مثل مکتب افلاطون چنین میگوید آنچه در جهان بچشم می بینیم و یا با حواس پنجگانه درک میکنیم و محسوسات مینامیم ظواهرند نه حقایق و عوارضند و گذرنده و در نظر حکیمان این امور پنداری است و درخور توجه (علم) یعنی یقین نمیباشند ولی هر محسوسی مانند حیوان نبات جماد و یا چیزهای دیگر چون درشتی و خردی و شجاعت و عدالت اصل و حقیقتی دارند که بحواس درک نمیشوند و تنها عقل آنرا در میابد و هر چیز بامثالش حقیقت دارد چون سایه هر چیز که از وجود آن خبر میدهد افلاطون دنیا را تشبیه به غاری نموده که تنها يك منفذ بخارج دارد و کسانی از اول عمر اسیر و در زنجیرند و روی آنها بسوی دیوار مناره است و پشت سرشان آتش افروخته که به دیوار پرتو انداخته و میان آنها و آتش دیواری سست و اشخاصی پشت بدیوار گذار میکنند و سایه آنها بر دیوار دیده میشود غارنشینان سایه ها را می بینند و آدمیان می پندارند این مثال برای همه اشیاء از لحاظ فهم حقیقت و مجاز شاهدی گویاست بنابراین از سایه و اشباح آدمی میتوانند متوجه حقایق بشود و از پل وهم و کمان بگذرد در اینجا برای وصول بکمال هر چیز (سیر و سلوک) راهنمای مقصد و مطلوب است سلوک لازمه طلب و کسب معرفت و وصول به حقیقت است در اینجا بدون نکتة از حکمت افلاطون اشاره میشود یکی آنکه روح انسان پیش از حلول در بدن (عالم مجاز) در عالم مجردات و معقولات بوده و حقایق را درک کرده خیر و نیکوئی و زیبایی را که حقیقت واحدی است دریافته و حسن مطلق را بدون پرده و حجاب دیده و چون بجهان مادی و دگرگونیهای آن وارد شده غم هجران باو دست میدهد و خود را چون پرنده ای در قفس می بیند آگاه که به زیباییهای صوری و مجازی و عشقها و محبتهای ناپایدار

برخورد میکند چو بای جمال حقیقت میشود.

نکته دوم اینکه کمال دانش در خود آدمی است و باید طالب خیر بود تا بدان رسید و وصول باین کمال فرمانبرداری از عقل و حسن اخلاق و فضیلت است که راهنمای علم و حکمت است.

غم و اندوه که انسان دانا را فرو میگیرد نتیجه از عالم ملکوت و بعد مسافت با عالم معقول و حقیقت است

مولانا جلال الدین در اینباره فرماید.

و ز جدائیهها شکایت میکند

بشنو از نی چون حکایت میکند

از نفیرم مرد و زن نالیده‌اند

کز نیستان تا مرا ببریده‌اید

تا بگویم شرح درد اشتیاق

سینه خواهم شرحه شرحه از فراق

از دیوان شمس تبریزی

مرغ باغ ملکوتم نیم از عالم خاک

چند روزی قفسی ساخته‌اند از بدنم

خنک آن روز که پرواز کنم تا بر دوست

کوبش پرو بالی بزمن

آنچه از عالم علوی است من آن میگویم

رخت بر بسته بر آنم که بدانجا فکنم

ای نسیم سحری بوی وصالش بمن آر

تا من از شوق قفس را هم درهم شکنم

• • •

هله عاشقان بشارت که نماند این جدائی

برسد زمان دولت بکند خدا خدائی

ز کرم نوید آید دو هزار عید آید

عاشق صادق بزخم دوست نمیرد زهر عذابم بده که ماء معین است  
سعدی

### خواجه عبدالله انصاری فرماید

ای طالبی که دعوی عشق خدا کنی

در غیر او نظر به محبت چرا کنی

از جستجوی خلق تو بیگانه شو اگر

خواهی که دل بحضرت او آشنا کنی

آنچه عبارت و اشارتست از تفرقه حکایت است و آنچه جمع است

ورای نطق و سمع است محبت نصیب اتحاد است و تفرقه نصیب اجاد اصل

وصال دل است باقی زحمت آب و گل

### ناسازگاری عقل باعشق

عشق جانان آتش است و عقل دود عشق چون آید گریزد عقل زود

عقل در سودای عشق استاد نیست عشق کار عقل مادر زاد نیست

گر ترازان چشم غیبی باز شد بسان ذرات جهان همزاد شد

ور بچشم عقل بگشائی نظر را عشق را هرگز نه بینی پاوسر

فریدالدین عطار

آنجا که عشق خیمه زند جای عقل نیست

غوغا بود دو پادشاه اندر ولایتی

و آنکه که عشق دست تطاول دراز کرد

معلوم شد که عقل ندارد کفایتی

سعدی

دو جهان مزید آید تو هنوز خود کجائی؟!

شکر وفا بکاری سر روح را بخاری

ز زمانه عار داری به نهم فلک بر آئی

گرمش بخود کشاند بمراد دل رساند

غم این و آن نماند بدهد صفا صفائی

هله عاشقان صادق مروید جز موافق

که معادنی است لایق ز درون باضیائی

بمقام خاک بودی سفری نهان نمودی

چو به آدمی رسیدی هله تا چنین نپائی

تو مسافری روان کن سفری به آسمان کن

تو به جنب ذره ذره که خداوند رهائی

بنگر بقطره خون که دلش لقب نهادهی

که بگشت گرد عالم نه ز راه پرو بالی

حافظ

اینهمه مهر و وفائی که میان من و نیست

با خود آوردم از آنجا نه بخود بر بستم

محبت پاک - بالاتر از محبت عادی است مانند محبت مادر بفرزند که

یکی از عجایب اسرار خلقت بوده است که با وجود دردها - رنجها - بی خوابیها

باز شعله مهر مادری خاموش نمیگردد .

محبت واقعی بالاتر از دوستی است در این جا آدمی در راه دوست

فداکاری میکند تا آنجا که از بذل جان دریغ ندارد و این محبت خالص است .

خلل پذیر بود هر بنا که می‌بینی  
بجز بنای محبت که خالی از خلل است

حافظ

بسا هلاک شود دوست در محبت دوست  
که زندگانی او در هلاک گشتن او است  
مرا جفا و وفای تو پیش یکسانست  
که هر چه دوست پسندد بجای دوست نکوست

سعدی

یارب چه چشمه‌ای محبت که من از آن  
یک قطره نوش کردم و دریا گریستم  
واقف هندی

شکوفه (درد) و ثمر (دشمنی) و برگ جدائی

توای نهال محبت خدا نکند که نروئی

نهادندی

عشق - وقتی پا بدایره عشق گذاشتیم (امانه آنکه نقش بیکاران بجای  
عاشقان بازی کنیم عشق پاک بکلی از آرایش اغراض و هوی و هوس عاری  
است و مانند (زرناب باید از بوته امتحان خالص درآید .

عشقبازی کار (بازی) نیست ای دل سرباز

ورنه کوی عشق نتوان زد بچوگان هوس

حافظ

در نظر نفوسی (عاشق صادق) خار و گل - شهد و شرنگک زندگی و

مرگ یکسان است

در مقام عشق رنگ دو دلی و جدائی در هیچ زمانی و مکانی وجود ندارد.

در کعبه و دیر عارف کامل سیر  
گردید و نشان نیافت از هستی غیر  
چون در همه جا جمال حق جلوه گراست  
خواهی در کعبه کوب و خواهی در دیر

•••

ما ز دوست الا دوست مقصدی نمی جوئیم  
خور و جنت ای زاهد بر توباد ارزانی  
بهاء الدین عاملی  
عشق الهی - این درجه آخرین مقام عشق و در خور توصیف بشر نیست  
چه يك ذره چگونه خورشید را وصف کند.

آن نکو چون در اشارت نایدت  
دم مزن چون در عبارت نایدت  
نی اشارت می پندیرد غنی نشان  
نی کسی زو علم دارد نی عیسان

عشق الهی از عشقهای مجازی و شهوانی و هوسبازی جدا است عشقی  
ازلی - جاودانی بیکران و ابدی فارغ از زمان و مکان و این همان عشقی است  
که در دل همه انبیاء و اصفیاء و اولیاء تجلی داشته و از زبان آنان پرتوافشان  
گردیده ندای این عشق نهانی را گوشها باطنی میشوند

تا نگردي آشنا زين پرده بوئی نشنوی  
 گوش نامحرم نباشد جای پیغام سرش  
 محبت و عشق کیمیایی سعادت است هر کس در هر مقام بدان نیازمند  
 است اگر در کسی محبت نباشد مرده است .  
 هر آنکسی که در این حلقه نیست زنده به عشق  
 بر او چو مرده بفتوای من نماز کنید  
 بهاء الدین عاملی در تلو داستانی منظوم باین معنی اشارت کرده و  
 میگوید:

|                            |                           |
|----------------------------|---------------------------|
| چون مه چارده در حسن تمام   | چارده ساله مهی بر لب بام  |
| بر گل از سنبل تر سلسه بست  | بر سر سرو کله گوشه شکست   |
| شیوه جلوه گری کرد آغاز     | داد هنگامه معشوقی ساز     |
| بر در بامش اسیران چون نجوم | آن فروزان چه (مه) در بروم |
| دامن از خون شفق مالا مال   | ناگهان پشت خمی همچو هلاک  |
| ساخت فرش ره اوموی سفید     | کرد در قبله او روی امید   |
| وز دودیده گهر افشان میگفت  | گوهر اشک بمژگان می سفت    |
| نام رفت از تو به دیوانگیم  | کسی پری با همه فراز نگیم  |
| سبزه وش پی سپر باغ توام    | لاله سان سوخته داغ توام   |
| زنگ اندوه زجانم بزدای      | نظر لطف مجالم بگشای       |
| بوی صدق از نفس او نشنید    | نوجوان حال کهن پیر چو دید |
| رو بگردان بفضا باز دگر     | گفت کای پیر پراکنده نظر   |



که در آن منظره گلرخساری است      که جهان از رخ او گلزاری است  
 او چو خورشید فلک من ماهم      من کمین بنده او اوشاهم  
 عشقبازان چو جمالش نگرند      من که باشم که مرا نام برند  
 پیر بیچاره چو آنسو نگر است      تابه بیند که در آن منظره کی است  
 زد جوان دست و فکند از بامش      داد چون سایه بخاک آرامش  
 کانکه با ماره سودا سپرد      نیست لایق که دگر جانگرد  
 هسک آئین دو بینی ز هوس      قبله عشق یکی باشد و بس

خواجه عبدالله انصاری فرماید .

جاهلی چند از پی رنگی شده  
 صوف پوش شیوه و شنگی شده  
 هریکی از ظاهرش معمور لبک  
 بساطنش ویران و دل سنگی شده  
 خواب و خور را کرده عادت همچو گاو  
 وز ره طاعت خرنگی شده  
 مرد باید در ریاضت روز و شب  
 استخوان و پوست چون چنگی شده

در این دنیا کجا و در چه راه و کدام منزل هستیم ، کاروانی هستیم که در خواب و بیداری و شب و روز در حرکتیم و با ما گذشته و گذشتگان و آینده و آیندگان همه در راهند و همه بسوی فردا روانیم فردائی که وجود خارجی ندارد .

( اورا صدا بزنیم )